

سینمای ناصر تقوایی

... سعید عقیقی، رضا غیاث ...



... کارناوال: ۵

www.ketab.ir

- سرشناسه: عقیقی، سعید، ۱۳۴۹
عنوان و نام پدیدآور: سینمای ناصر تقوایی / سعید عقیقی، رضا غیاث
مشخصات نشر: تهران: گیلگمش، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۳۷۷ ص
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۷۷۳-۵-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: کتاب‌نامه: صص ۳۴۸-۳۴۷
موضوع: تقوایی، ناصر، ۱۳۲۰- نقد و تفسیر
موضوع: سینما--ایران--تهیه‌کنندگان و کارگردانان
موضوع: Motion picture producers and directors--Iran
موضوع: سینما--ایران--قرن ۱۴- تاریخ و نقد
موضوع: Motion pictures--Iran--20th century--History and criticism
شناسه‌ی افزوده: غیاث، رضا، ۱۳۶۰
رده‌بندی کنگره: PN۱۹۹۸/۳
رده‌بندی دیویی: ۷۹۱/۴۳۰۲۳۳۰۹۲
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۷۶۴۰۶۹۹
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیا

رده‌بندی نشر گیلگمش: هنر- سینما

سینمای ناصر تقوایی

سعید عقیقی

و

رضا غیاث

ویراستار: مهرنوش مهدوی حامد

مدیر هنری: سعید فروتن

عکاسان: هادی مشکوه، سعید صادقی، عبدالله رسول‌نژاد،

ناصر تقوایی، اصغر بیچاره، رامین یقایی، محمد فوقانی

همکاران آماده‌سازی: ناهید شادیده، سارا علاالدینی

ناظر تولید: امیرحسین نخجوانی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: نقش ایران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر گیلگمش است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۶۴-۳۳۲-۹۷۷۲۳-۵-۰

دفتر مرکزی نشر چشمه: تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان: تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش: تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۹ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن: تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخارمقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲. تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل: بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل. تلفن: ۰۱۱۱) ۳۲۳۳۴۵۷۱ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کارگر: تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی دلشدگان: مشهد، بلوار وکیل‌آباد، بین وکیل‌آباد ۱۸ و ۲۰ (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷) ۰۵۱) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی رشت: رشت، خیابان معلم، میدان سرگل، ابتدای کوچه‌ی مقدم، تلفن: ۲۱۴۹۸۴۸۹) ۰۹۰) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی البرز: کرج، عظیمیه، بلوار شریعتی، مرکز تجاری

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

تلفن پخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۳	مؤلف ضد مؤلف؟
۲۳	از داستان به فیلم: فراسوی اقتباس
۶۹	آرامش در حضور دیگران: نجات خود یا دیگری؟
۱۱۵	صادق کرده: در غیاب صدای زنانه
۱۳۷	نفرین: بازگشت دیر هنگام دیگری
۱۶۳	دایی جان ناپلئون: زندگی فناپذیر آقای سالار
۲۰۹	ناخدا خورشید: کلاسیک ایرانی
۲۷۳	ای ایران: آسپیران به جای مش قاسم
۲۹۳	کاغذ بی خط: آفرینش یک «رؤیا»ی مخالف
۳۱۷	هم‌سفران واقعیت (مستندهای تقوایی)
۳۳۵	رهایی: نجات خود و دیگری
۳۴۱	کشتی یونانی: به دنبال گوهر مراد
۳۴۵	پی‌نوشت

پیش‌گفتار

«تنها شانس من در زندگی شاید این بوده که نیم قرن مثل یک آدم زیادی در کنار یک ملت کهن سال زندگی کرده‌ام. سیزده داستان کوتاه، سیزده فیلم گزارشی و مستند، سه فیلم کوتاه داستانی، شش فیلم بلند سینمایی و یک مجموعه‌ی شانزده ساعته‌ی تلویزیونی در کارنامه‌ی من دیده می‌شود، به اضافه‌ی یک مجموعه عکس و اسلاید از فرهنگ و طبیعت و زندگی در این مرز پرگهر در هزار و یک نما.»^۱

هفتم فروردین ۹۷، چیزی به روشنائی نمانده بود. خوش خوشانِ تک‌نگاری رو به پایانِ ناخداخورشید، دکمه‌ی ذخیره‌ی کامپیوتر را زدم تا هر چه نوشته بودم بماند، و هر چه نوشته بودم پیش چشمم پر زد و رفت. فایل پس مانده را جست‌وجو کردم، باز نمی‌شد. هر کار کردم نشد. به هر جا سپردم باز یابی نشد. تمام شد. انگار اصلاً از اول نبود. مبهوت این معنی مانده بودم و حیران چند ماه پشت سر که به عشق‌ورزی با فیلم محبوب گذشته بود. حالا، به جای فهمیدن،

۱. تقوایی، ناصر، جای تلخ، تهران، انتشارات توفیق‌آفرین، ۱۳۷۹، مقدمه‌ی کتاب. همین جمله‌ها با صدای خودش در مستندی به کارگردانی عارف محمدی خوانده شده است.

می‌توانستم کمی احساس کنم که بر سازنده‌ی فیلم در این نیم‌قرن چه گذشته، و وقتی کسی به اشتباه یا به عمد دکمه را فشار می‌دهد، بر نویسنده چه می‌گذرد. استعداد ذاتی ناصر تقوایی از همان مستندهای گزارشی اولیه، و خاصه مجموعه داستان کوتاه کم‌ورق و پُرمایه‌ی تابستان همان سال، خود را نشان داد و آرامش در حضور دیگران گویی مَهر تأییدی بود بر هر آن‌چه سینمای ایران از تقوایی می‌خواست. البته دکمه‌ی توقیف هنوز سر جای خودش بود. از سه محصول معتبر سال ۱۳۴۸، قیصر پوری بنایی و بهروز وثوقی را داشت که از توقیف بابت صحنه‌های چاقوکشی برهد و گاوارا نمایش موفقیت‌آمیز در جشنواره‌ی ونیز نجات داد. آرامش در حضور دیگران، پس از نمایش در جشن هنر شیراز (۱۳۴۹)، سه سال پشت خط ماند و وقتی به سینماها رسید، بخشی از امید سازنده‌اش به ادامه‌ی کار از میان رفته بود. دو فیلم صادق‌کرده و نفرین نتوانستند جای پای او را در سینمای تجاری محکم کنند و اگر پادر میانی دوباره‌ی فرخ غفاری، که یک‌بار مسیر تقوایی مستندساز را در تلویزیون هموار کرده بود، راهی باز نمی‌کرد، بن‌بست فیلم‌سازی او به منزلگاه دای جان ناپلئون نمی‌رسید. با این حال، او یک دهه‌ی دیگر در کار اثبات خویش بود. در جلسه‌ی مطبوعاتی پس از اکران نفرین، یکی از پرسش‌ها این است: «شما چرا فیلم می‌سازید و چرا نفرین را ساختید؟» و عنوان دو نمونه از مطالب زمان دای جان ناپلئون وضعیت نقد فیلم در سال‌های نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ را توضیح می‌دهد: «چرا لیلی زشت است؟» و «انعکاس صدای مشکوک در محافل جدی تهران!»

تقوایی، چنان که خود گفته است، بعد از انقلاب هم همان «آدم زیادی» باقی ماند و مثل هر آدم عادی‌ای که روزانه نیاز به احراز هویت و ابراز توانایی دارد نتوانست خود را به اندازه‌ی کافی اثبات کند؛ در نتیجه، سریال کوچک جنگلی‌اش تبدیل به سرمایه‌ی مادی و معنوی دیگران شد، و کسانی که اصولاً

در زمینه‌ی فیلم‌نامه‌نویسی کم‌ترین تجربه‌ای نداشتند، برای اثبات تعهد خود در شرایط تازه، متن تقوایی را بازنویسی کردند و خوشبختانه «در حساس‌ترین لحظات» از هدر رفتن سرمایه‌ی تلویزیون به دست تقوایی جلوگیری شد. فیلم‌پرداری ناخداخورشید چندبار به تعویق افتاد و به علت حضور یک استاد بازیگری داستان‌ش کمی تغییر کرد تا او بتواند به کار دیگرش برسد. تقوایی همواره غریبه‌ای محترم محسوب می‌شد که باید ته‌صف می‌ایستاد و ممکن بود هرگز نوبتش نرسد. به همین علت، اصلاً شگفت‌انگیز نیست که نوشته‌های زمان اکران ناخداخورشید هم غالباً انتقادآمیز باشد. سینمای هدایتی - حمایتی ایران به طور طبیعی داشت به مسیری می‌رفت که یک سویش سینمای پروپاگاندا‌ی پرواز در شب بود و سوی دیگرش سینمای بی‌خطر و پُر منفعتِ خانه‌ی دوست کجاست؟. بنابراین، تقوایی به‌دیربح به سراغ فیلم‌هایی رفت که عملاً تناسبی با روحیه‌اش نداشت. ای ایران و کاغذ بی‌خط هیچ یک پروژه‌های محبوب او نبود، و شاید چون با خواست و توان او تناسب نداشت، آن‌چه بایست نشد. پس دیگر ته‌صف طولیلی که او را از سینما دور می‌کرد نایستاد. از طرف بیرون زد و تصمیم گرفت فیلم نسازد و عکس بگیرد. نمایشگاه غالباً خلوتِ عکس‌های درخشان‌ش تجسمی دقیق از وضعیت و روحیه‌ی او به حساب می‌آمد؛ نظمی گرفتارآمده در بی‌نظمی پیرامون. و تصاویر ثابت و قدرتمندی که می‌کوشید جای خالی قاب‌های متحرک و منحصر به فرد او را پُر کند. می‌توانست دقایق طولانی، بی‌خستگی، درباره‌ی فرم انتخاب تصاویر هر عکس سخن بگوید و هر پرسش را با حوصله، جزئی‌نگری و وسواس در انتخاب کلمات پاسخ بدهد. تقوایی از همان تجربه‌های مستند آغازینش با بن‌بست مواجه شد. نخستین فیلمش که می‌توانست راهی تازه در سینمای اجتماعی ایران باز کند به نحوی کنایی تقریباً هم‌زمان با فیلم سومش بر پرده رفت. از ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۴ از سینمایی که عشق و شغلش محسوب می‌شد به دور بود، طی دهه‌ی ۱۳۷۰ هرگز فیلم‌بلندی نساخت، و دهه‌ی ۱۳۸۰ ضربه‌ای مهلک و جبران‌ناپذیر بر روند کاری او وارد کرد. آیا توقیف آرامش در حضور

دیگران، از دست رفتن کوچک جنگلی، ناتمام ماندن زندگی و رومی و چای تلخ کار خود را نکرد و آخرین نفس های فیلم سازی او را نگرفت؟

در بررسی همه جانبه ی آثار تقوایی کوشیدیم به همان جزئیاتی اشاره کنیم که خود او با نظمی خاص در کارش گنجانده است. میزانشن همواره برای او بیش از مضمون اهمیت داشته و از هرگونه تحمیل باز مایه های تألیفی به فیلم هایش پرهیز کرده، و به همین دلیل مؤلفی حقیقی باقی مانده است. از همان ابتدای تصمیم گیری برای نگارش مشترک کتاب، آن را به سه بخش اصلی تقسیم کردیم: چهار بخش فراسوی اقتباس، فیلم های مستند، دایی جان ناپلئون و کشتی یونانی را من نوشته ام و آرامش در حضور دیگران، صادق کرده، نفرین، ای ایران و کاغذ بی خط را رضا غیاث، و شاید به هر یک از آن ها بیش از چند جمله نیفزوده باشم. فصل مربوط به ناخدا خورشید و رهایی را می توان دو محصول کاملاً مشترک دانست که در نسخه ی نهایی نگارش شان ایده های هر دو نویسنده به هم پیوسته است. سعی نکردیم بر مبنای همه چیز توافق کنیم و در عوض، بنا را بر مراعات تفاوت دیدگاه ها گذاشتیم. خواننده ممکن است در دو فصل مجزا با روش های متفاوتی در تحلیل فیلم مواجه شود که اگر چنین باشد مایه ی مباحث ماست، چون نشان می دهد که کتاب محصول مشترک دو نویسنده است. اعتبار ناصر تقوایی به نحوی شهودی و خودانگیخته در آثارش ریشه دارد. استعداد او در بهترین سال های شکوفایی مهری برننگیخته و موفقیت های بین المللی آثار او در حدی نبوده که به رسم روز برایش گروه هوادارانی بتراشد. طی پنج دهه ای که او به سینما پرداخته، کم ترین زمان ممکن را به لذت بردن از نحوه ی کار با دست مایه های متنوع در شرایط سخت گذرانده، بیش تر عمرش در نبرد با سانسور و سرمایه سالاری و کج فهمی سپری شده، و ستایش های گاه به گاه و دیر هنگام از او نیز به بزرگداشت سال های فیلم نساختنش تغییر ماهیت داده است. با توجه به کیفیت شگفت انگیز مجموعه ی تابستان همان سال، شاید بازگشت ابدی به دنیای داستان می توانست راهی تازه باشد، اما

برای یک تصویر یاب ماهر، چنین پیشنهادی تا چه حد عملی به نظر می‌رسید؟ صفدر تقی‌زاده در مقاله‌ای^۱، نصیحتی از جلال آل‌احمد به تقوایی را یادآوری می‌کند: «کتاب نخوان تا خود جوش و ناب بمانی.» و نتیجه می‌گیرد که این نصیحت سبب شد تا نویسنده‌ی تابستان همان سال از شور داستان‌نویسی بیفتد. اگر به‌راستی چنین باشد، علاوه‌بر غرب‌زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران و ضربه‌هایی از این دست به پیکر فرهنگ و ادبیات ایران، این را هم باید به حساب عوالم «مُرشِدی» آل‌احمد و دیگر مُرشدانی گذاشت که نیازشان به ارشاد دیگران غالباً مایه‌ی مصیبت است. ای کاش این نصیحت مُراد در تقوایی بیست-بیست و یک‌ساله هیچ اثر نداشت و او در هیچ شرایطی، حتی در اوج فیلم‌ساختن نیز عادت داستان‌نویسی را ترک نمی‌کرد. گویاترین تصویری که از تقوایی به یاد می‌آورم همان است که تقی‌زاده از جوانی تا پیری او دیده است: موقر و محترم، فروتن و دقیق، در نمایشگاه کم‌مشتري عکس‌هایش گوشه‌ای نشسته، تا چیزی از او نپرسی حرفی نمی‌زند، و در سکوتی تاریخی و طولانی دلش می‌خواهد کنار بکشد تا آن‌چه خلق کرده بهتر دیده شود؛ غافل-یا فارغ؟- از این‌که کنار کشیدن در جایی که ما هستیم یا کنار گذاشتن و کنار گذاشته شدن برابر است، و از این کنار کشیدن چه‌ها نکشید.

از مهوش شیخ‌الاسلامی، عباس بهارلو، سعید صادقی و سامان بیات برای کمک‌های‌شان در یافتن تصاویر کتاب صمیمانه متشکرم. و همچنین از فاطمه صفری و سحر خوشنام برای مراعات حال ما، در این روزگار نامهربان.

سعید عقیقی

بهار ۱۳۹۹

۱. جیدری، غلام، «من و تقوایی و تابستان همه‌ی سال‌ها»، معرفی و نقد آثار ناصر تقوایی، تهران، انتشارات بهنگار، ۱۳۶۹.